

شہید ابراہیم صدقاپور



از تبای علی
سامانہ جامع سرداران و دھڑ شہید استان بوشهر

نام پدر	محمد حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۶/۰۶
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۲/۲۴
محل شهادت	سومار
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

نخل های سرسبز و استوارش چونان نگینی آن را در حلقه خود در آورده است. نخلستان های انبوه آبپخش با سایه های خنک و دلپذیرش که نهرهای آبی اش از رودخانه شاهپور سیراب می شوند، در ۱۵ کیلومتری شمال غرب برازجان، یکی از مناظر چشم انداز و توریستی استان بوشهر محسوب می گردد. آب پخش اکنون در تقسیمات کشوری از به هم پیوستن روستاهای درواهی، بهرام آباد و قلایی شکل یافته است. درست در ششم شهریور ماه سال ۱۳۴۵ در خانواده ای متوسط و مذهبی در روستای درواهی، فرزند پسر متولد گردید که پدرش «محمد حسین»، نام نیکوی «ابراهیم» را بر او گزید. چند بهاری از عمر او نگذشته بود که به همراه خانواده به شهر برازجان نقل مکان نمود.

۶ساله بود که پای در راه مدرسه نهاد و با تلاش و علاقه ای که داشت دوره ابتدایی را پشت سر گذاشت. تابستان ها که تعطیل می شد، علی رغم میل پدر به کار می پرداخت و از دسترنج و زحمت خود کمک حال خانواده بود و به معاش خانواده کمک می رساند. زمانی که، هم سن و سالانش غرق در بازی بودند و فکری جز خواب و خوراک نداشتند، او با سختی ها و مشکلات زندگی مردانه دست و پنجه نرم می کرد. می گفت: دور از شأن و ادب است که من در خانه بنشینم و شب و روز این چنین بگذرد. دوره ابتدایی را در برازجان با موفقیت پشت سر گذاشت و وارد دوره راهنمایی گردید. در کلاس دوم راهنمایی پشت میز و نیمکت درس و مدرسه بود که سر در وادی عشق جبهه ها گذاشت و از مدرسه باز ماند. مأمّن و مأوایش بسیج بود و جبهه. هر چند در دفتر خاطرات خود آورده است، دوست دارد در رشته الکترونیک وارد دانشگاه شود ولی جبهه را به عنوان بزرگترین دانشگاه معنویت و خودسازی و خدمت به انقلاب و مردم شناخته بود.

ابراهیم ذهن خلاق و جستجوگری داشت و در زمینه الکترونیک علاقه ای زیاد. معمولاً اوقات بیکاری اش را صرف تعمیر وسایل برقی و الکترونیکی می نمود. دوست داشت قسمتی از پولی را که بدست می آورد با آن وسایل الکترونیکی بخرد و چیزهای موردنظرش را بسازد.

همزمان با شکل گیری بسیج به فرمان امام(ره)، عاشقانه دعوت او را لبیک گفت و در بسیج نام نویسی کرد. از آن پس گم شده ی خود را یافته بود. حال و هوای روحانی و معنوی ای که بر بسیج حاکم بود، استعدادهای نهفته جوانان و نوجوانان را به سرعت پرورش می داد. آنها با درک و فهم خود، ره صدساله را یک شبه می پیمودند. رهبری بی نظیر امام امت و انقلاب کم نظیری که او پایه گزار و معمارش بود. موج بیداری، عدالت خواهی و ظلم ستیزی را در سرتاسر جهان افکنده بود.

ابراهیم گرچه سنش اقتضا نمی کرد در مبارزات پیروزی انقلاب شرکت داشته باشد، ولی پا به پای دوستان و و جوانان در راهپیمایی شرکت می کرد و از نزدیک با فعالیت دوستان خود آشنا می شد.

وصیت نامه

اینجانب ابراهیم اصدقاپور وصیت نامه ی خود را با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب پرشکوه اسلامیان آغاز می کنم. با درود و سلام به پدر و مادر زحمت کشم که سالها رنج بزرگ شدن من را کشیدند، و سختی های زیادی را تحمل کردند و ما را تحویل جامعه دادند ، تا به انقلاب خدمت کنیم. پدر و مادر عزیز و خوب و مهربانم ! از شما می خواهم اگر لایق الهی بودم و به لقا ﷻ پیوستم ، برای من گریه و زاری نکنید تا منافقان کوردل شاد و خوشحال نشوند. از شما پدر و مادر خوبم می خواهم ! برادرانم را طوری تربیت کنید که راه تمام رزمندگان حق را که علیه باطل می ستیزند دنبال کنند. از شما می خواهم ! که راه امامان را تا ظهور حضرت مهدی(عج) دنبال کنید . پدر عزیزم ! آن چیز که دو تن از برادران از من طلب داشتند به آنها بدهید.

ابراهیم اصدقاپور

خاطرات

ویژگی های اخلاقی شهید

عظمت روحی او از همان نوجوانی در شخصیت ملکوتی اش موج می زد و در گفتار و رفتارش هویدا بود. او در آن سن و سال دارای عقل و معرفتی مانند پیران کار آزموده بود.

شرکت او در جلسات و مراسمات مذهبی و سخنرانی، بویژه مطالعه کتاب های شهید مطهری و شهید دستغیب از او انسانی فرهیخته و دارای شعور با معلومات بالای سیاسی و اجتماعی ساخته بود. او اعتقاد داشت که انسان باید در کنار پرداختن به احکام عبادی به مسایل سیاسی و فرهنگی نیز بپردازد و از آن غافل نباشد.

وی اعتقاد داشت، همان طور که پزشکان بیماری های جسمی را معالجه می کنند و در این زمینه تحقیق و پژوهش می کنند و مردم را از خطر بیماری ها آگاه می سازند، روحانیون نیز نیازهای معنوی و روحی جامعه بشری را برطرف می کنند و مسایل مذهبی و اعتقادی را در جامعه ترویج و گوش زد می کنند. نفس اماره، انسان را دائم به سوی شهوات سوق می دهد و اگر انسان ها از نظر روحی و اعتقادی ساخته نشده باشند، ممکن است از رسیدن به هدف اصلی خلقت باز مانند. او می گفت یکی از نیازهای مسلم جامعه بشری وجود روحانیت دلسوز و آگاه به مسایل روز و تحولات جهانی می باشد.

بعد از انقلاب احساس می کردیم، در رفتار شهید تغییر و تحول ایجاد شده است. گفتار و رفتارش در خانه و بیرون از خانه جور دیگری شده بود. وقتی در مراسم دعای کمیل و روضه خوانی شرکت می کرد، چنان می گریست و اشک می ریخت که خیلی از بزرگترها به حال او غبطه می خوردند. همراه برادران بسیجی برای سرکوبی و فرونشاندن غایله منافقین و گروهک های ضد انقلاب تلاش می کرد. شب ها در بسیج به نگهبانی می پرداخت و همراه آنها به گشت زنی مشغول می شد.

در امور خیرخواهانه فعال و کوشا بود و در مراسم نماز جمعه حضور مستمر داشت و به دور از ریاکاریهایی از قبیل پهن کردن و جمع کردن فرش ها را انجام می داد. به خانواده شهدا سر می زد. وقتی دلتنگ لاله های سرخ می شد به بوستان شهیدان می رفت و با دوستان خود نجوا می کرد از اینکه او مانده بود و آنها رفته بودند، حسرت میخورد؛ که چرا لایق سفر با آنها نبوده است؟ اشک می ریخت تا سبک می شد. از شهیدان می خواست برایش دعا کنند، تا او هم زودتر به جرگه آن عاشقان سفر کرده درآید.

یک بار ابراهیم خواب دیده بود که به مشهد رفته است و در ضریح امام رضا(ع) به حضور امام رضا(ع) شرفیاب شده است. امام رضا او را طلبیده بود و دست نوازش بر سرش کشیده بود. بعدها گفته بود این دفعه اگر به جبهه بروم، شهید خواهد شد. یکی از دوستان صمیمی اش آقای اسد سلیمی بود. ابراهیم وقتی از جبهه برمی گشت، به سراغ خانواده او یا دیگر همزمان می رفت. پیام ها و سفارشات آنها را به اطلاعشان میرساند و مسایل و مشکلات خانواده آنها را رسیدگی می کرد و آنها را انجام می داد. خوابی که مادر بزرگ دیده بود

مادر بزرگش چند روز قبل از شهادت ابراهیم سه شب پشت سر هم خواب می بیند که ابراهیم در باغی زیبا قدم می زند و چهره مسرور و شادابی دارد و به مادر بزرگ می گوید: چرا دل به زمین خوش کرده ای؟! اگر لحظه ای اینجا وارد شوی به هیچ عنوان دلت نمی خواهد به دنیا برگردی. اینجا بعضی مواقع ما با بزرگان اسلام ملاقات می کنیم. جالب اینجاست که مادر بزرگ این خواب را با تمام جزئیاتش پشت سر هم دیده بود.

عمو جان! مواظب خودت باش

وقتی از جبهه برمی گشت، خودش پیش قدم می شد و به دیدار اقوام می رفت. خیلی بشاش و شوخ طبع بود. بعضی خاطرات شیرین خود را با شوخی و حالت خاصی برای همه تعریف می کرد که هم شنیدنی بود و هم جالب.

و مجلس تحت فضای جبهه و معنویت آن قرار می گرفت و برای ساعاتی از فشار زندگی مادی دور می شدیم. یک روز به دیدن عمو رفته بود. عمو به وی توصیه می کند، عمو جان مواظب خودت باش. ابراهیم لبخند می زند و با شوخی می گوید: من تمام تلاش خود را می کنم که از خود مواظبت و نگهداری نکنم. چگونگی عروج

سرانجام در تاریخ ۲۲/۲/۶۲ در جبهه سومار در نبرد با متجاوزین بعثی در خون خود شناور شد، تا به ساحل ابدیت و وصال معشوق نایل گردد. پیکر مطهرش در بهشت سجاد برازجان زیارتگاه عاشقان است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران